



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۷)﴾
لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸) وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹)﴾

ذیل آیه قبل این بود که ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ این يك اصل کلی است که دلالت بر حجیت سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد سنت به معنای عام اعم از فعل و قول و تقریر و اختصاصی هم به مذهب امامیه ندارد سایر مذاهب هم قائل به این معنا هستند. منظور از ﴿وَمَا آتَاكُم﴾ نه تنها فعل خارجی به نام اعطای فیء نیست؛ بلکه خصوص قول هم نیست هر چه را که به شما ایتا کرد به شما تعلیم داد «قولاً» أو فعلاً أو تقریراً، چون این «ما» مطلق است هر سه قسم را شامل می شود. بعضی از مفسرین چون تفسیر را احیاناً با تطبیق خلط می کردند و در ذیل همین جریان فیء بنی نضیر آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قسمت مهم این فیء را به مهاجرین داد چیزی به انصار نداد مگر به سه انصاری نیازمند، آنها این ﴿وَمَا آتَاكُم﴾

الرَّسُولُ ﴿﴾ را بر اعطا و عدم اعطا حمل کردند؛ یعنی آنچه را که پیامبر اعطا کرد بپذیرید و آنچه را که نهی کرد به عنوان نهی از غلول و خیانت شما هم منتهی بشوید، دیگر غافل از اینکه این کلمه «ما» مطلق است همان طوری که مسائل حکومت را شامل می شود احکام را هم در برمی گیرد «ما آتاکم الرسول من الأحكام و من الحكومة».

و مطلب ثانی این است حالا که عموم هست، عام هست اختصاصی به فعل ندارد «فعلاً أو قولاً أو تقريراً» هر سه قسم را شامل می شود، چون هر سه قسم مصداق ﴿مَا آتَاكُمْ﴾ هستند، چیزی را که به شما ایتا کرد به شما رساند خواه با فعل، خواه با قول، خواه با تقریر از این جهت است که در اصول ملاحظه فرمودید هر سه قسم را حجت می دانند و این نزاعی هم بین اهل تشیع و تسنن نیست که آنها اصرار داشته باشند این ﴿مَا آتَاكُمْ﴾ را بر «ما أعطاکم» حمل کنند، چون آنها هم قائل به حجیت سنت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند. ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾. این ﴿لِلْفُقَرَاءِ﴾ همان طوری که در بحث قبل ملاحظه فرمودید یا بدل «بعض من الكل» است نسبت به یتامی و مساکین نه بدل «كل من الكل» که در برخی از تفاسیر آمده است یا بدل نیست بیان مصرف فی سبیل الله است که سیدنا الاستاد احتمال دادند. نوع مفسرین از شیعه و سنی آنها می گویند: این ﴿لِلْفُقَرَاءِ﴾ بدل برای ﴿ذِي الْقُرْبَى﴾ و یتامی است؛ یعنی «الله و رسول الله» فوق آن هستند که کلمه فقرا را از آنها به عنوان بدل یاد کنیم و از طرفی هم چون نام «الله و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)» در همین آیه جداگانه برده شد که فرمود: ﴿يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾؛ معلوم می شود که این ﴿لِلْفُقَرَاءِ﴾ بدل برای ﴿فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ نیست، بلکه بدل برای ﴿ذِي الْقُرْبَى﴾ به بعد است.

این يك احتمال، احتمال دیگر آن بود که این ﴿لِلْفُقَرَاءِ﴾ بیان مصرف ﴿فَلِلَّهِ﴾ است، چون اینکه فرمود: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ﴾؛ یعنی در «سبیل الله» صرف کنید، مصرف «فی سبیل الله» را بیان می کند

که فقرای مهاجرند، فقرای مهاجر در حقیقت بیان مصرف «فی سبیل الله» است؛ اما آنچه در این مسئله مهم است همان است که طبری متفطن شد و آن این است که این کلمه ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ محفوف به دو مطلب است قبلاً می‌فرماید آنچه را که خدا به پیامبر داد برای خدا و پیامبر و ذی‌القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل است، بعد این حکم را معلّل می‌کند می‌فرماید: ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾^۱ بعد سؤال پیش می‌آید حالا که ﴿دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ﴾ نباید باشد پس کجاها صرف بشود؟ می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ این ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ گرچه بدل هست برای یتامی و مساکین؛ اما برای اینکه این تعلیل محفوف به دو امر هست که هر دو یکی هستند؛ یعنی قبلاً فرمود این مال برای یتامی و مساکین و ابن السبیل است، بعد این حکم را معلّل کرد فرمود برای اینکه در دست اغنیا نگردد، آن‌گاه سؤال مطرح است که پس برای کیست و برای چیست؟ می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾، این ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ گرچه بیانگر همان یتامی و مساکین هست؛ اما این علّت محفوف به دو مصرف است قبلاً می‌فرماید به یتامی و مساکین و «ابن السبیل» بدهید، بعد می‌فرماید برای اینکه پول به دست سرمایه‌دارها نگردد دوباره می‌فرماید که می‌دانید به چه کسی بدهید؟ حالا آن‌جا که ممنوع است ﴿دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ﴾ که ممنوع شد، پس باید ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ باشد.

سه طایفه را در این سه آیه پشت سر هم ذکر می‌کند برای هر کدام از این طوایف سه‌گانه خصوصیات ذکر می‌کند: طایفه اوّل مهاجرین هستند. فرمود این اموال برای فقرای مهاجر است که ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ اینها مهاجرینی هستند که با تمام امکاناتشان دین را یاری کردند، سرزمینشان را برای دین از دست دادند، مالشان را برای دین از دست دادند، حاضر شدند جانشان را هم برای دین از دست بدهند. مال و سرزمین را در جمله قبل فرمود که ﴿أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾. جانشان را هم حاضر شدند از دست بدهند برای اینکه

فرمودند: ﴿يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ اینکه جبهه می‌رود آماده است برای اسارت، برای مجروح شدن، برای مصدوم شدن، برای شهید شدن. فرمود مال باید در بین اینها توزیع بشود، اینهایی که همه امکاناتشان را در راه دین دادند چیزی در قدرت اینها نبود که اینها فروگذار بکنند اگر وطن بود، میهن بود، به اصطلاح بلد بود یا مال بود که ﴿أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ اگر جان هست که ﴿يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾، پس چیزی در اختیار اینها نیست که اینها مضایقه بکنند اموال باید در دست اینها باشد ﴿الْفُقَرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ﴾ که ﴿الَّذِينَ أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ و این هم نه برای آن است که اینها را به خاطر مسئله نژاد یا جهات دیگر اینها را از سرزمینشان بیرون کردند اینها را فقط به خاطر اسلام از سرزمینشان بیرون کردند ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ يك وقت گروهی را برای نژاد از سرزمینشان بیرون می‌کنند، آنها مظلوم هستند نه اینکه ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ باشد؛ اما اینها فقط به خاطر اسلام از دیارشان و اموالشان اخراج شدند بعد هم که آمدند مدینه فقط جان خالی در اختیارشان بود، اینها را هم که ﴿يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾، لذا می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾؛ اینها در ایمان صادق هستند، اگر گفتند: ﴿أَمَّا بَرِّئًا﴾^۲ صادق هستند؛ یعنی از نظر مال، از نظر بلد، از نظر جان در اختیار خدا هستند؛ اما این نه به آن معناست که ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾؛ یعنی اینها صدق مخبری دارند هر چه اینها گفتند درست می‌گویند، اصلاً دروغ نمی‌گویند، این طور نیست تا به این آیه استدلال کنند بر صحت امامت و خلافت اوّلی و دومی و مانند آن، برای اینکه اینها اوّلی را می‌گفتند «یا خلیفه الله» و چون خدا می‌فرماید اینها صادق هستند پس اینها وقتی گفتند او خلیفه حق است پس او خلیفه حق است، این آیه مبارکه ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ نمی‌خواهد بفرماید اینها در همه حرفهایشان راست می‌گویند اصلاً دروغ نمی‌گویند؛ کسی که مهاجر شد اصلاً خبر دروغ ندارد آیه درصدد بیان این نیست، آیه می‌خواهد بفرماید اینها مؤمن واقعی هستند؛ گفتند ﴿أَمَّا﴾ همه

امكاناتشان را برای ایمان دادند؛ اما نه معصوم هستند از آن طرف «ارتدّ الناس بعد النبی»^۳ هم هست؛ یعنی «ارتدّ الناس عن الولاية» نه «عن الاسلام»! بنابراین این گونه از استدلالها بسیار ضعیف است ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾؛ یعنی اینها در اصل ایمان صادق هستند. این گروه را به عنوان مصرف «فی سبیل الله» می توان گرفت یا بدل «بعض من الكل» یتامی و مساکین، در نوع این تفسیرها چه شیعه و چه سنی معمولاً این را بدل گرفتند؛ اما سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) این را به عنوان مصرف برای «فی سبیل الله» بیان کرده است ﴿فَلِلَّهِ﴾ یعنی چه؟ مصرفش چیست؟ مصرفش فقرا هستند.

مطلب بعدی آن است که این «لام» در ﴿فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾^۴ با «لام» ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ یکسان هستند یا نه، «لام» در آن جا به معنای ولایت است در اینجا به معنی مصرف کردن هست؟ «لام» در ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ مصرف است نه «لام» ملکیت، نه یعنی فقیر مهاجر هم سهم است و مالک است. اگر سهم و مالک بود که باید توزیع می شد و حال اینکه توزیع و بسط یقیناً واجب نیست. اینها مصرف هستند آن هم نه همه فقرا که این ﴿لِلْفُقَرَاءِ﴾ بدل باشد برای یتامی و مساکین و ابن السبیل همه آنها مصرف هستند؛ یعنی بسط بر همه آنها واجب است، بلکه جامع بین این اصناف باید در آن جامع صرف کرد گاهی به یتیم می رسد، گاهی به مسکین می رسد، گاهی به «ابن السبیل» می رسد و مانند آن، این طور نیست که همه اینها سهم باشند و باید به همه اینها داد و گرنه لازم می آید که انسان بگردد ببیند «ابن السبیل» کجاست که به «ابن السبیل» برساند، چون این مسئله «ابن السبیل» در آیه خمس هم هست که ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي

۳. الاختصاص، ص ۶.

۴. سوره حشر، آیه ۷.

الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ^۵ اگر «ابن السبیل» مالک یکی از این سهام شش گانه باشد کسی که باید خمس پردازد بر او واجب است بگردد ببیند «ابن السبیل» کجاست به او بدهد، چون «لام»، «لام» ملکیت شد اگر «لام» ملکیت شد انسان باید ملک را به مالکش پردازد، در حالی که این چنین نیست. این «لام» ها، «لام» مصرف است و آن جهت جامع بین این مصارف سه گانه معیار است؛ لذا نه تنها بَسَطِ بر افراد واجب نیست بَسَطِ بر اصناف هم واجب نیست که انسان خمس مصطلح، یعنی سهم سادات را سه قسمت کند یک قسمت را به یتیم سیّد، یک قسمت را به مسکین سیّد، یک قسمت را به «ابن السبیل» سیّد بدهد این طور نیست. گاهی می تواند همه را به یتیم یا مسکین یا «ابن السبیل» پردازد. پس این «لام»، «لام» ملکیت نیست «لام» مصرف است اولاً، بَسَطِ بر افراد واجب نیست ثانیاً، بلکه بَسَطِ بر اصناف هم واجب نیست ثالثاً، همان جهت جامع بین این اصناف را مصرف دانستن کافی است رابعاً و آن جهت بر هر کدام از این سه صنف تطبیق می شود. درباره خمس این طور است، درباره فیء هم همین طور است. پس این «لام» ﴿الْفُقَرَاءِ﴾ غیر از «لام» ﴿لِللّٰهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ است؛ آن جا به معنای ولایت است اینجا به معنی مصرف کردن است. ولایت این کار دست خدا و پیامبر است و مصرف شدن، اینها فقرای مهاجر جزء مصارف می باشند ﴿الْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾.

هجرت امری است که تا انسان در بلد کفر هست هجرت باقی است؛ اما آن طوری که برای مهاجرین قبل از فتح مکه قرآن بها قائل است به آن اندازه برای مهاجرین بعد از فتح حرمت قائل نیست، چه اینکه برای انفاق کننده های قبل از فتح حرمتی قائل است که آن حرمت را برای انفاق کننده های بعد از فتح قائل نیست. در سوره «حدید» آیه ده: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ

قَاتِلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ؛^۶ آنهايي که قبل از فتح مکه کمک مي کردند هم کمک مالي و هم کمک جاني آنها با کساني که بعد از فتح مکه کمک کردن یکسان نيستند. کساني که قبل از فتح مکه کمک مي کردند ﴿أَعْظَمُ دَرَجَةً﴾ هستند، مسئله هجرت هم اين چنين است: «وَالْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَىٰ حَدِّهَا»^۷ اين يکي از بيانات حضرت امير (سلام الله عليه) در نهج البلاغه است. اگر کسي از دار کفر به دار ايمان مهاجرت کرد اين هجرتش قبل از فتح مکه با هجرت بعد از فتح مکه يقيناً فرق دارد؛ لذا در همين آيه محلّ بحث سوره «حشر» فرمود: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ که ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا﴾ اگر کسي در دار کفر به سر برد و نتوانست شعائر ديني يعني مراسم مذهبي خود را آن جا اجرا کند بر او هجرت واجب است، اليوم هم هجرت واجب است. اين چنين نيست که اگر او بميرد معذور باشد، بگويد من در کشور کفر زندگي مي کردم و انجام مراسم مذهبي مقدورم نبود به اين گروه مي گويند: ﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً﴾ اين در حال مرگ فشار مي بيند فرشته ها او را محکم مي زنند فشار مي بيند اين مي گويد من در کشور کفر بودم نمي توانستم مراسم را انجام بدهم آنها مي گويند: ﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً﴾؛ مگر سرزمين خدا واسع نبود نمي توانستي هجرت کنی؟ الان هم کسي در کشور کفر به سر مي برد به بهانه اينکه اينجا ذبيحه حلال نيست، اينجا نمي شود نماز خواند، اينجا نمي شود قبله را تشخيص داد و امثال آن الان هم بر او هجرت واجب است. اين طور نيست که هجرت همان در صدر اسلام باشد و اين گروه که هجرت مقدور آنها هست و هجرت نکردند در هنگام مرگ فشار مي بينند، فضلاً از بعد از مرگ و فرشته ها به آنها مي گويند چرا هجرت نکرديد؟ آنها مي گويند: ﴿كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ﴾؛^۸ ما مقدورمان نبود در تحت فشار هيئت حاکمه بوديم، فرشته ها مي گويند: ﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا﴾؛ زمين خدا که

۶. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، خطبه ۱۸۹.

۷. سوره نساء، آيه ۹۷.

وسیع بود می توانستید هجرت کنید چرا هجرت نکردید؟ غرض آن است که هجرت تا دار کفر هست هجرت هست؛ منتها هجرتی که در صدر اسلام آن فضیلت ممتازه را داشت بعداً آن فضیلت را ندارد و دلیل آن هم همان آیه ده سوره مبارکه «حدید» است گرچه آن آیه ده سوره «حدید» درباره هجرت نیست درباره اصل قتال و انفاق است اما حکم آن این قسمت را هم می گیرد.

آنها که مهاجرین در صدر اسلام بودند آنها را قرآن خیلی به عظمت یاد می کند، چه اینکه انصار صدر اسلام را هم قرآن به عظمت یاد می کند، چه اینکه پیوسته های اینها را هم به عظمت یاد می کند. این سه آیه پشت سر هم درباره گرامیداشت این سه گروه است: مهاجرین و انصار و پیروان اینها، فضایل این سه گروه را در پشت سر هم ذکر می کند. درباره مهاجرین فرمود: ﴿الْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ * وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ که این درباره انصار است. ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾^۸ که درباره تابعین است این سه آیه مربوط به این سه طایفه است و همان اختلاف عمیق بین سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) و سایر مفسرین هست آنها همه اینها را یعنی خصوص ﴿الْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ را که بدل گرفتند، این ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ﴾ را استیناف می گیرند، ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ را هم باز استیناف می گیرند ایشان نظیر ﴿الْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ این «واو» را عطف می داند و بیان مصرف «فی سبیل الله» می داند،^۹ می فرماید این فیء که یکی از سهامش باید «فی سبیل الله»

۸. سوره حشر، آیه ۱۰.

۹. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

مصرف بشود، «فی سبیل الله» عبارت از مهاجری هستند که خصوصیات آنها این است، انصاری هستند که اوصاف آنها این است، تابعینی هستند که وصف آنها این است.

درباره مهاجرین مقداری از آن اوصاف را خدا بیان فرمود، درباره انصار فرمود: ﴿وَالَّذِينَ﴾ آنها می گویند «واو» ﴿وَالَّذِينَ﴾ استیناف است، ایشان می فرمایند «واو» آن عطف است؛ یعنی ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ و ﴿الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ﴾ آنها استدلال می کنند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در جریان فیه بنی نضیر چیزی به انصار نداد فقط به دو، سه نفر داد، معلوم می شود که آن مال فقط برای مهاجرین است. ایشان می فرمایند همین روایتی که شما نقل می کنید دلیل بر عطف است، برای اینکه شما می گوید در روایت آمده است که فقط به سه نفر داد پس می شود داد، چون بسط واجب نیست هم برای انصار است هم برای مهاجر؛ منتها مهاجر نیازمندتر بودند رسول خدا به آنها بیشتر داد، انصار کمتر نیازمند بودند به آنها نداد یا به سه نفر از آنها داد. همین روایتی که شما نقل می کنید همین دلیل است بر اینکه این عطف است؛ یعنی می شود هم به مهاجر داد هم به انصار، برای اینکه در خود این تاریخ و روایت آمده است که حضرت به سه تا انصاری داد.

فرمود: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ﴾ درباره «تَبَوَّءُوا» و «بَوَّءُوا» این چنین گفتند که البته باید تحقیق بیشتری بشود. «تَبَوَّءُوا» و «بَوَّءُوا» آن سرزمین همسان بدون فراز و نشیب است، بر خلاف «نَبَأ» و «تَبَوَّءُوا» و امثال آن که آن زمینی که برجسته است «لا صلاة على النبی»؛ یعنی «على الأرض المرتفع»؛ آن جا که فاصله بین مسجد و موقف زیاد هست، آن زمین برجسته را می گویند تقریباً «تَبَوَّءُوا» آن زمین همسان و برابر را می گویند: «تَبَوَّءُوا» و «بَوَّءُوا»، «بَوَّءُوا» چنین ارضی است. این کنایه از آن است که اینها زمین را تسطیح کردند، نرم کردند، آماده کردند تا مهاجر بیاید؛ یعنی هر چه مقدورشان بود در اختیار مهاجرین قرار دادند ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ﴾ این دار هم منظور «دار

الهجرة» است که یکی از اسامی مبارکه مدینه است، برای مدینه چند نام نقل شد یکی دار است، چون «دار الهجرة» است «دار الایمان» است و مؤمنین از مکه به مدینه مهاجرت کردند شده «دار الایمان»، ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ﴾ این دار با «الف» و «لام» که معهود است منظور همان «دار الهجرة» است، همان «دار الایمان» است به نام مدینه. منظور، انصار است ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ﴾؛ اینها هم ایمان را، هم مکان را، هم مکانت را تسطیح کردند؛ هم جا را آماده کردند هم جای ایمان داشتن را آماده کردند، برای اینکه اینها يك گروه خاصی بودند مدافع مخصوصی بودند کسی نمی توانست به آنها حمله ای کند و کسی نمی توانست بر واردین اینها حمله وارد کند، اینها زمینه را برای ایمان که مکانت است و برای اصل زندگی که مکان است «تَبَوَّءُ» کردند؛ آماده کردند مکان را آماده کردند ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ نه اینکه انصار قبل از مهاجر مؤمن شد، بلکه انصار قبل از اینکه مهاجرین به سرزمین اینها هجرت کنند اینها زمینه را فراهم کردند هم زمین را، هم زمینه را، گرچه مهاجرین قبل از انصار ایمان آوردند؛ ولی قبل از اینکه مهاجرین هجرت کنند به مدینه بیایند اول انصار هم زمین را، هم زمینه را آماده کردند تا مهاجرین بیایند ﴿تَبَوَّءُوا الدَّارَ﴾؛ زمین را آماده کردند، ﴿وَالْإِيمَانَ﴾؛ زمینه را آماده کردند و گرنه ایمان را مهاجرین قبل از انصار آورده بودند «تَبَوَّءُ» ایمان انصار قبل از قدوم مهاجرین بود ﴿وَالَّذِينَ﴾؛ یعنی انصاری که ﴿تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾؛ یعنی قبل از آمدن مهاجرین.

در آیه قبل که راجع به مهاجرین بود فرمود اینها کسانی هستند که ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ که اوصاف مهاجرین است. درباره انصار فرمود: ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾؛ اینها مهاجرین را دوست دارند اینها دوست مهاجرین هستند، اینها هجرت را دوست دارند نه به عنوان ترحم به اینها جا دادند، بلکه به عنوان محبت و احترام از اینها پذیرایی کردند ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ قهراً متی هم در

کار نبود. وقتی هم که فیء را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) توزیع کرد چیزی به آنها نداد و همه فیء را به مهاجرین داد و بین مهاجرین توزیع کرد فقط به دو، سه نفر که خیلی مستمند و نیازمند بودند داد، اینها اصلاً نه تنها گِله نکردند احساس علاقه‌ای هم نکردند، نه اینکه صبر کردند، نه اینکه حرفی نزدند. فرمود: ﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾ يك وقت است انسان حرف نمی‌زند گِله نمی‌کند. يك وقت است آن قدر بزرگوار است که اصلاً احساس نیاز نمی‌کند. این از بیانات نورانی است که «استغناؤك عن الشيء خير من استغناؤك به»؛ ۱۰ آدم اگر بتواند از چیزی بی‌نیاز باشد بهتر از آن است که به وسیله او بی‌نیاز باشد، چون به هر حال برده او خواهد شد. اگر از چیزی بی‌نیاز بود آزاد است؛ اما اگر به وسیله چیزی از چیز دیگر بی‌نیاز شد يك بردگی نسبی دارد. اینها رادمردانی بودند که اصلاً در قلبشان حاجت احساس نمی‌کردند، با اینکه واقعاً نداشتند، انصار چیزی نداشتند ﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾؛ یعنی «لَا يَجِدُونَ» انصار «فی صدور» خودشان حاجتی از آن چیزهایی که ﴿أُوتُوا الْمُهَاجِرُونَ﴾ در همین فیء بنی‌نضیر همه با هم رفتند در محاصره و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن اموال را گرفته به این مهاجرین داده، چیزی به انصار نداد مگر به دو، سه انصاری که خیلی نیازمند بودند. سایر انصار به قدری بزرگوار بودند که در قلبشان احساس حاجت نکردند، نه اینکه احساس حاجت کردند و زبانی گِله نکردند ﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾. از این بالاتر یکی اینکه ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾؛ مقدم مهاجرین را گرامی داشتند، این يك؛ بالاتر از این در روز آزمون که فیء را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به مهاجرین داد و به انصار نداد. اینها نه تنها گِله نکردند، بلکه احساس نیاز نکردند، این دو؛ از این بالاتر ﴿وَلَا يُوْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾؛ اگر در امری خودشان محتاج باشند، آن چیزی که انسان به او نیاز دارد و آن شیء مختص به انسان است و نیاز انسان به او رفع می‌شود اگر او را به آدم ندهند می‌گویند این

«خاصة» دارد؛ یعنی حاجت دارد و چیزی که آن حاجت را برطرف کند ندارد. «خَلَّتْ» یا «خَلَّتْ» در مقابل «خُلَّتْ» و دوستی که به معنی نیاز است آن هم همین است؛ یعنی انسان وضعش مختل است. «مختل» به آن چیزی می‌گویند که بین اجزا و خلل آن فاصله‌ای است، ناهماهنگ است. اگر چیزی اجزای آن هماهنگ بود و همه سر جای خود بود این منسجم است دیگر مختل نیست؛ ولی اگر بین اجزای يك شیء در خلل يك شیء شکافی پیدا شد، چیزی نبود که این خلل را پُر کند می‌گویند این مختل است؛ یعنی شکافی پیدا شد و چیزی این شکاف را نبست، می‌گویند این اوضاعش مختل است. چنین چیزی را هم می‌گویند «خِلَّةٌ أَوْ خِلَّةٌ»، «خاصه» را هم به چنین چیزی می‌گویند. فرمود: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ یعنی در حالی که خودشان نیازمندند و چیزی که نیاز آنها را برطرف بکند در دسترس ایشان هست آن را به مهاجرین می‌دهند ایثار می‌کنند و وضعشان مختل می‌ماند. این مخصوص مهاجرین است مخصوص انصار است این چه راهی است؟ چطور می‌شود آدم این طور بشود به اینجاها می‌رسد؟ چطور می‌شود ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ می‌شود؟ چطور می‌شود که ﴿لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾ می‌شود؟ چطور می‌شود که ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ اینها منازل سیر و سلوك است، همه ما می‌خواهیم بگوییم سیر و سلوك چطوری است؟ زاهد شدن چطوری است؟ به مقامات عارفین رسیدن چطور است؟ همین است! راه دیگری نیست که غیر از همین راهی که به ما گفتند. انسان اول مهاجر را دوست دارد، بعد اگر چیزی به او دادند نه تنها گله نمی‌کند مواظب است که در قلبش احساس نیاز نکند و اگر هم چیزی محتاج بود دیگری هم محتاج بود دیگری را ایثار کند که این سه منزل است برای سالکان و برای اهل سیر و سلوك. چطور می‌شود انسان به این مقام می‌رسد؟ فرمود: ﴿وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ این سه مقام و این سه منزل و این سه مرتبه این است که انسان با آن دشمن درونی بجنجد.

در دو جای قرآن کریم است ظاهراً فرمود اگر کسی با این بخلِ درونی بجنگد به فلاح رسیده است ما می‌گوییم «حیّ علی الفلاح»؛ اما راه فلاح را هم به هر حال قرآن مشخص کرده است، همین دو مورد است که ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ دارد.

فرمود این بخل، استیثار در مقابل ایثار، ﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾^{۱۱} نه «جمعا»! «حُبَّ جَمٍّ»؛ یعنی حبّ انبوه! خیلی انسان به مال علاقه‌مند است نه به مال فراوان علاقه‌مند است نه، خیلی به مال علاقه‌مند است هر کسی هر چه دارد ﴿تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾ اینها به نام شُحّ است، اینها به نام بخل است، اینها بیرون از جان ما سنگر نگرفتند درون جان ما سنگر گرفتند و دائماً هم تیراندازی می‌کنند که فرمود: ﴿وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾ این «شُحّ» که دشمنِ درونی ماست بیرون از جان ما نیست که سنگرگیری کند، همان کنار جان ماست که سنگرگیری کرده. این «شُحّ»، این بُخل، این «حُبَّ جَمٍّ»، این علاقه وافر به مال، حالا هر چه هست. يك وقت است انسان ساده زندگی می‌کند؛ اما به همان حصیرش خیلی علاقه‌مند است، خیلی شدیداً علاقه‌مند است، به آن پتو که دارد خیلی علاقه‌مند است، هرگز حاضر نیست به کسی بدهد، این را می‌گویند: «حُبَّ جَمٍّ»! این «حُبَّ جَمٍّ» در درون جان ما جاسازی شده ﴿وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾ این «شُحّ»، این بخل که دشمن جان انسان است در کنار جان جاسازی شد؛ آن‌گاه فرمود: ﴿وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ اگر کسی با این بخل بجنگد محفوظ بشود این را می‌گویند تقوا؛ اگر وقایت این‌چنین داشته باشد که به هر حال همه تأمین می‌شوند و بدون این تأمین شدن نیست، حالا ما چه زحمتی بکشیم بیگانه را به درون جانمان راه بدهیم. اگر وقایتی شد و حفظی شد انسان از شرّ این شُحّ نجات پیدا کرد ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

پس این ظاهراً دو جاست که فرمود: ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ کسانی هم که این راه را رفتند را هم به ما نشان داد، يك تئوری محض نیست که يك جا بفرماید «حیّ علی الفلاح»، يك جا بفرماید هر کسی که از این شُحّ رهایی یافت به مقصد رسیده است، این طور نیست. آنهایی که رهایی یافتند به مقصد رسیده‌اند آنها را هم برای ما بازگو می‌کند و راه آنها را هم برای ما شرح می‌دهد، منازل سالکین را هم بازگو می‌کند که اول: ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾، دوم: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ﴾، سوم: ﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾، این هم راه، آن هم رونده، این هم مقصد، آن هم اصل کلی. این چنین نیست که بفرماید هر کسی وقایه داشته باشد از شُحّ برهد ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ که بشود تئوری محض این سه منزل را حداقل به ما نشان داد، آنهایی هم که سالکان این منازل بودند اهل سیر و سلوک بودند هم به ما نشان داد، این می‌شود سیر و سلوک. این چنین نیست که انسان در منزل منزوی بشود، بشود اهل سیر و سلوک. این که در متن انقلاب است، در متن جبهه است اهل سیر و سلوک است، می‌شود ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾، چون این دشمن در درون انسان جاسازی شده است این سه منزل را هم پشت سر هم بازگو فرمود؛ البته آن زمینه محبت را هم بازگو فرمود، نه اینکه اینها ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ فقط علاقه‌مند هستند که مهاجرین بیایند، قلباً علاقه‌مند هستند نه! زمین و زمینه را آماده می‌کنند. اگر کسی به مهاجرین علاقه‌مند است خانه‌اش هم آماده می‌کند، زمینه فکری و فرهنگی را هم آماده می‌کند. حالا مهاجرین که آمدند با يك فکر جدید می‌آیند، این فکر جدید باید در مدینه طرفدار داشته باشد اینها زمینه فکری را هم آماده کردند؛ هم تبوّء دار کردند هم تبوّء ایمان کردند، هم به اینها خانه دادند هم طرزی مدینه را تربیت کردند و پروراندند که اینهایی که با افکار جدید می‌آیند بتوانند در مدینه زندگی کنند، این می‌شود تبوّء دار، آن می‌شود تبوّء ایمان، وگرنه ایمان چیزی نیست که آنها به ایمان جا بدهند یا برای ایمان جاسازی کنند. این گروه به نام انصار

است و از اینها قرآن به عظمت هم یاد کرده است ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾. آن گاه می فرماید: ﴿وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ این کبرای قیاس، آن هم صغرای قیاس نتیجه می گیریم که «فالأنصار هم المفلحون». درباره مهاجرین خود نتیجه را بالصراحه ذکر کرد فرمود: ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ در اینجا کبرای قیاس را ذکر کرد فرمود: ﴿وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ در اینجا فرمود اینها کسانی بودند که از بخل درونی نجات پیدا کرده اند این صغرا، بعد اصل کلی را هم فرمود هر کس از بخل درونی نجات پیدا کند مفلح است. دیگر نفرمود «الأنصار هم المفلحون». فرق این دوتا آیه این است که در آیه قبل نتیجه را ذکر فرمود بدون کبرا، کبرا مَطْوًی است، در آیه بعد کبرا را بالصراحه ذکر فرمود نتیجه مَطْوًی است، نتیجه این است که «الأنصار هم المفلحون»، این طایفه دوم؛ البته باز دوباره باید برگردیم، چون هر کدام از این آیات لطایف دیگری را هم به همراه دارد.

طایفه سوم این است که ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^{۱۲} اینها را می گویند تابعین؛ آنها که خودشان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را درك نکردند بعد از مهاجرین و انصار آمدند، طبقه دوم هستند، اینها کسانی هستند که می گویند خدایا ما را پیامرز، برادران ایمانی ما را پیامرز که قبل از ما بودند و پیشگامان بودند: ﴿وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾؛ اما حرفی می زنند که بهشتیان به آن حرف رسیدند، این خیلی مهم است می گویند: ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ خدایا کینه هیچ مؤمنی را در دل ما راه نده! اینها بهشتی هستند، خودشان الان در بهشت زندگی می کنند، راحت هم هستند انسان هر چه می کشد و می کشد از آن کینه درونی می کشد اگر منتظر است که روزی دشمنش سقوط بکند و این انتظار هر لحظه برای او سوزشی به همراه دارد. اگر آن دشمن به

مقامی رسید برای اولین بار این رنج می برد، چرا؟ در قرآن دارد که بهشتیان نسبت به هم بی کینه هستند: ﴿وَوَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾^{۱۳}، اولاً آدم کینه دار بهشت نمی رود، ممکن نیست! اگر کسی کینه برادر مسلمان را در دل داشته باشد به این آسانی او را به بهشت راه نمی دهند. حالا کجا فشار می بیند تا از او بگیرند و او را درمان کنند خدا می داند «عند الاحتضار» است؟ «فی البرزخ» است؟ «فی الموقف» است؟ در کدام موقف است به هر حال تا معالجه اش نکنند و جراحی نکنند و کینه را از او نگیرند این شخص به بهشت راه ندارد؛ مگر کسی کینه کافر و منافقی را در دل داشته باشد؛ اما کینه مسلمانی را در دل داشته باشد این چنین نیست، چون در بهشت فقط و فقط جای کسانی است که بی کینه هستند: ﴿وَوَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾؛ هیچ کینه ای احدی نسبت به احدی ندارد حالا ﴿مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ﴾^{۱۴} یعنی چه؟ اینها همیشه روبه روی هم هستند روی تخت ها نشستند که هرگز از یکدیگر غیبت ندارند، هر کس هر کسی را خواست ببیند می بیند، اینها اصلاً غیبتی ندارند همواره شهود دارند يك مطلب دیگر است؛ اما هیچ کینه ای در دل اینها نیست. همین وصف بهشتی ها را تابعین مهاجر و انصار از خدا مسئلت می کنند می گویند: ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ خدایا مبادا به وسیله چیزهایی که زودگذر است برای ما هم نیست به دست ما هم نیست دیگری ترقی کرد به من چه؟ دیگری به آن مقام رسید به من چه؟ اگر حساب فقر و غنا در دنیا بود انسان باید تلاش و کوشش بکند به جایی برسد؛ اما اگر «الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ»^{۱۵} است، دیگری به جایی رسیده ما اگر خواستیم کار خیر بکنیم راه خیر فراوان است. اگر کسی - خدای ناکرده - کینه برادر مسلمانی را در دل جا داد یقین بداند که به این آسانی ها بهشت نخواهد رفت. حالا می دانید گرفتن يك وصف از درون انسان کار آسانی هم نیست. اینهایی که بعد از مهاجر و انصار آمدند حرف آنها

۱۳. سوره اعراف، آیه ۴۳؛ سوره حجر، آیه ۴۷.

۱۴. سوره واقعه، آیه ۱۶.

۱۵. نهج البلاغة (للصباحي صالح)، حکمت ۴۶۳.

این است که ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ اینها دفعِ مرض را می‌خواهند، می‌کوشند که مریض نشوند؛ البته اگر کسی به این مرض مبتلا شد باید تلاش و کوشش کند که برطرف کند؛ اما دعای اینها دعای دفعی است راه انبیا را دارند می‌روند نه دعای رفعی؛ غی گویند کینه آمده را بردار «غَيْرُ سُوءٍ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكَ»^{۱۶} این برای بعضی از مراتب است. این ﴿لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ برای آن کسانی است که در دفع این امور می‌کوشند. خدایا کاری نکن که این قلب ما کینه دیگری را بپذیرد. وقتی قلب ما کینه دیگری را نپذیرفت راحت است، آن وقت جا دارد برای خیلی از معارف و علوم. این سه گروه را قرآن با این سه وصف ممتاز یاد می‌کند. درباره مهاجرین فرمود: ﴿يَتَتَّبِعُونَ﴾، ﴿يَنْصُرُونَ﴾ درباره انصار فرمود: ﴿يُحِبُّونَ﴾، ﴿يُؤْتِرُونَ﴾، ﴿وَلَا يَجِدُونَ﴾ درباره تابعین هم فرمود: ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ اینها، اگر همه اینها عطف بر آن فقرا باشد، آن وقت مال می‌شود «دولة بين الفقراء من المهاجرين و الأنصار و التابعين» این چنین می‌شود، مال باید به اینها برسد اینها هم کسانی هستند که ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ مال باید به دست اینها باشد اگر این «واو» ﴿وَالَّذِينَ﴾ «واو» عطف نباشد و استیناف باشد چه اینکه عده دیگری از مفسرین گفتند این بیان مصرف نیست البته، فقط بیان حال مهاجرین است و انصار است و تابعین؛ اما نظر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) این است که این «واو» ها عطف است؛ یعنی مال باید در این محورها دور بزند. مال باید به دست کسی باشد که خودش حاضر است گرسنه بخوابد و دیگری گرسنه نماند، مال باید به دست این گروه‌ها باشد، نه اینکه فقط همان حالا که فرمود: ﴿كُلُوا لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ جنبه نفی دارد؛ اما طرح عملی آن چیست؟ پس به دست چه کسانی باید باشد؟ به دست این گروه باید باشد این يك تفتن خوبی است.

پس این سه گروه را مشخص فرمود؛ منتها در گروه اول آنها ترس‌زدایی کردند که به هر وسیله‌ای بود ﴿أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ ترس‌زدایی کردند، گروه دوم طمع‌زدایی کردند که ﴿وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ گروه سوم کینه و عداوت‌زدایی کردند همه فضیلت است هر سه گروه در فضیلت هستند؛ اما هر کدام از يك جهت ممتاز می‌باشند اینها می‌شود منازل السائرین، اینها می‌شود سیر و سلوک، سیر و سلوک که دیگر راه جدا و علی حده ندارد که ما همیشه بیرون از خود را مواظب هستیم این‌طور نیست هر چه هست از این درون است خلاصه اینها سه گروه هستند سه تا کار ممتاز هم کردند و ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ این تضرع نشان می‌دهد که اینها از رحمت حق تعالی، از رأفت حق تعالی همین را می‌خواهند چون در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید که آن اسمای حسنا که در پایان هر آیه ذکر شد ضامن مضمون و محتوای همان آیه است. اینها که گفتند: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾؛ یعنی ما را مظهر رؤوف و رحیم قرار بده، آنها که همت بلند دارند اگر در نماز شب می‌گویند: «العفو، العفو» نه یعنی خدایا ما را عفو کن، خدایا ما را مظهر عفو قرار بده ما هم به جایی برسیم که اگر چهار نفر نسبت به ما بدی کردند ما هم عفو کنیم، نه همه‌اش مصرف کننده باشیم شما در بحث‌های روایی ملاحظه فرمودید هیچ دستی بدتر از دست بگیر نیست «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى»^{۱۷} آدم بتواند همت داشته باشد که بدهد چرا بگیرد؟ اینکه دارد ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ نه یعنی خدایا ما را رحم کن خدایا ما را رؤوف کن، نه خدایا بر ما رحمت بفرست خدایا ما را رحیم کن که ما هم آن هنر را داشته باشیم که اگر چهار نفر چهارتا بدی کردند بگذریم، آن قدر بی‌ظرفیت نباشیم که اگر کسی يك حرف بد به ما زد فوراً جواب بدهیم کسی تندی به ما کرد کینه‌اش را در دل بگیریم این‌طور نباشد خدایا تو رؤوفی ما را مظهر رؤوف بکن، تو رحیمی ما را مظهر رحیم بکن که ما بشویم تولید کننده این اوصاف نه

مصرف‌کننده این شخص نمی‌خواهد بگوید که خدایا تو به ما رحم بکن که نمی‌گوئید من گناه کردم گناه مرا ببخش

آن برای جمله اول است؛ اما ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ با چه چیزی تأمین می‌شود کرد؟ آن وصفی که آن اسمی که آن قیدی که متعاقب چند جمله است قدر متیقن آن این است که به اخیر برمی‌گردد حالا ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾؛ یعنی خدایا در دل ما کینه نینداز تو مهربانی به ما رحم بکن ما که معصیتی نکردیم که ما می‌گوییم ما را مظهر رؤوف قرار بده تو که رؤوفی ما را مظهر رؤوف قرار بده

چطور پیامبرت (صلی الله علیه و آله و سلم) را مظهر رؤوف قرار دادی ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ گفتی، گفتی که ما کسی را فرستادیم که «بالمؤمنین رؤوف و رحیم» است. او در مرحله بالاتر ما در مرحله شاگرد او، این رؤوف و رحیم که از اوصاف فعلِ توسست و مظهر فراوان هم دارد به نام انبیا، ما را هم مظهر قرار بده ما هم مرحله نازل! او را که مظهر کامل قرار دادی فرمودی او به شما «رؤوف و رحیم» است، این در قرآن کریم رسول الله را به عنوان ﴿رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ معرفی کرد. این ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ این برای پیغمبر است خدایا تو که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به این وصف رساندی، ما هم که امت او هستیم همان راه را ولو کمتر به ما بده «رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» آن‌گاه می‌شود انسان مظهر رؤوف، مظهر رحیم. حالا با آیات بعد که مسئله وحدت است، اجتهاد است، نفی اختلاف است تناسب دیگر پیدا می‌کند.

«و الحمد لله رب العالمین»